گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید مدافع حرم حسن عبدالله‌زاده که خرداد امسال آسمانی شد

حسن آقا می‌گفت جبهه اصلی خانواده است

■ صغری خیل فرهنگ

شهید حسن عبدالله‌زاده آقازاده‌ای بود که در بند پست و مقام دنیایی نماند و با گذشتن از تعلقات دنیایی به خدا رسید. امسال که موکب خادمان حسینی به نام شهید مدافع حرم حسن عبدالله‌زاده به همت دوستانش راه‌اندازی شد تصمیم گرفتیم گذری کوتاه بر زندگی او را منتشر کنیم. اگرچه حسن عبدالله‌زاده علاقه زیادی به خانواده و سه فرزندش داشت اما خدا را بیشتر از هر وابستگی دنیایی دوست داشت. او رفت و در ۱۳ خرداد ۱۴۰۰ به شهادت رسید. شهید عبدالله‌زاده در فیلمی که از او منتشر شده است می‌گوید: «جنگ ۱۰ درصد در جبهه و ۹۰ درصدش در پشت جبهه است.» او همچنین می‌گوید: «جبهه فقط در میدان جهاد نیست. جبهه اصلی از درون خانه شروع می‌شود.» در ادامه ماحصل همکلامی ما را با سیده‌زهرا عیسی‌پور، همسر شهید حسن عبدالله‌زاده پیش رو دارید.

کمی از خودتان و نحوه آشنایی‌تان با شهید مدافع حرم حسن عبدالله‌زاده برایمان بگویید.

همسرم حسن متولد ۲۷ دی ۱۳۶۵ اهواز و دارای مدرک فوق‌لیسانس مدیریت نظامی از دانشگاه امام حسین(ع) بود. من متولد مشهد و اصالتاً اهل مازندران هستم. فوق‌دیپلم مشاوره دارم که با تولد اولین فرزندم ادامه تحصیل ندادم. پدر من و حسن‌آقا هر دو پاسدار بودند و در خانه‌های سازمانی چند سالی همسایه روبه‌رویی هم بودیم. برادر کوچکم هم خیلی با حسن‌آقا رفاقت داشت. حسن‌آقا خیلی دوست داشت همسرش از سادات باشد. برای همین مادرشان من را به حسن‌آقا پیشنهاد دادند و صحبت‌هایی که برای آشنایی بیشتر با هم داشتیم، همدیگر را پسندیدیم. دوران عقد، زمان خیلی خوب و خاطره‌انگیزی برایم بود. حسن‌آقا خیلی دست و دلباز و اهل گشت و گذار بود. بعد از عروسی هم همین‌طور بود. آدم بامحبت و مهربانی بود. وقتی بعد از شهادتش آن روزهای باهم بودن‌مان را مرور می‌کنم به روزهای پر از خاطره‌ای می‌رسم که تا همیشه برای من و بچه‌ها به یادگار گذاشت.

همراهی با یک فرد نظامی سخت نبود؟!

حقیقتش خیلی دوست داشتم که همسرم پاسدار باشد. حسن‌آقا در صحبت‌های قبل از عقدمان از نبودن‌ها و مأموریت‌هایش صحبت کرد. خودم در خانواده‌ای نظامی تربیت یافته بودم و برای همین با شرایط کار نظامی‌ها آشنایی داشتم. حسن‌آقا از آنجایی که با روحیه من آشنا بود و می‌دانست احساساتی هستم، از شهادت حرفی نزد ولی آرزوی شهادت داشت و این خواسته قلبی‌اش بر کسی پوشیده نبود. آخرهای ماه مبارک رمضان که می‌خواست به مراسم روضه برود گفتم حسن‌جان برای من هم دعا کن! نروی دعا کنی شهید شوی! گفت دعا می‌کنم خدا مرگ من را شهادت قرار دهد. می‌گفت آرزو و دعای شهادت، اجل آدمی را جلو نمی‌اندازد فقط نوعش را تغییر می‌دهد. ایشان این اواخر خیلی بی‌قرار و دلتنگ دوستان شهیدش شده بود.

چند فرزند از ایشان به یادگار دارید؟

من و حسن سال ۱۳۸۹ عقد کردیم. ماحصل ازدواج ما سه فرزند بود. فرزند اولم آقاعلی‌اکبر متولد ۱۳۹۲، مهدیه‌خانم متولد ۱۳۹۵ و فرزند سومم آقاعباس متولد ۱۳۹۸است. تأکید من و حسن‌آقا بر تربیت دینی بود. هر دوی‌مان روی موضوعات تربیتی تفاهم می‌کردیم و همان را به کار می‌بستیم. حسن‌آقا زمانی که در مأموریت بود تماس می‌گرفت و از احوالات بچه‌ها مطلع می‌شد، از کارها و رفتارهایشان سؤال می‌کرد. بعد از شهادت حسن‌آقا هم با خودم عهد کردم تلاش کنم تا آن طور که شهید دوست دارد بچه‌ها را تربیت کرده و ان‌شاءالله در محضر خدا و ایشان روسفید باشم.

دل کندن از بچه‌ها برایش سخت نبود؟

حسن خیلی بچه دوست داشت. قبل از به دنیا آمدن فرزند اولم نامش را گذاشت علی‌اکبر. هنوز دو ماهش نشده بود که می‌گفت ببرمش هیئت؟! هر جا می‌رفتیم مسافرت یا مهمانی علی‌اکبر را خودش می‌آورد و کمک حالم بود. بعد از آن و وقت تولد بچه‌های دیگر هم همین‌طور بود. هر زمان که خانه بود کارهای بچه‌ها را انجام می‌داد و وقتی که من مشغول بچه‌ها بودم، خودش غذا درست می‌کرد. دوست داشت پسرها شجاع و مردانه بار بیایند. با این همه علاقه‌ای که به علی‌اکبر داشت، وقتی مهدیه به دنیا آمد خیلی به او ابراز محبت می‌کرد. نوع تربیتش فرق داشت، لطیف و مهربان. به مهدیه می‌گفت ملکه! مهدیه هم خیلی بابایی بود. شب‌ها در آغوش پدر آرام می‌گرفت و می‌خوابید. من در دورانی که حسن‌آقا بود کارهای هنری انجام می‌دادم، با روحیه نظامی که داشت با ظرافت کارهای من را نگاه می‌کرد و تشویقم می‌کرد. دوست داشت سرم گرم باشد که وقتی مأموریت می‌رود، حوصله‌ام سر نرود. حالا که حسن‌آقا نیست هر روز یا یک روز در میان حتماً بچه‌ها را بیرون می‌برم که دلتنگ نباشند، دوست ندارم دوری و دلتنگی بابا روحیه بچه‌ها را غمزده کند. شهادت حسن‌آقا را برای بچه‌ها توضیح دادم و گفتم بابا رفته تا مقابل آدم بدهایی که می‌خواهند بچه‌های کوچک را اذیت کنند، بایستد. پدر شما قوی و شجاع است. باید مراقب آنها باشد. حالا هم که شهید شده همیشه در کنار ماست. حسن‌آقا وقتی نبود خیالش از خانه و خانواده و به خصوص تربیت و پرورش بچه‌ها راحت بود. تربیت بچه‌ها برایش مهم بود و من هم خیالش را راحت کرده بودم تا دغدغه این طرف را نداشته باشد. می‌گفت من نیستم بچه‌ها را بیرون ببر و خانه پدرم هم سر بزن تا احساس تنهایی نکنند.

از چه زمانی به جبهه مقاومت اسلامی رفت؟ شما از حضورش در منطقه عملیاتی مطلع بودید؟

اولین بار سال ۱۳۹۴ به سوریه رفت. همین مأموریت‌ها روز به روز تجربه نبودنش را برایم بیشتر می‌کرد و من دلتنگی‌هایم را با روزهای باقی‌مانده از مأموریت‌هایش گره می‌زدم و برای بازگشتش روزشماری می‌کردم. چند مرتبه اول حضور ایشان در سوریه برای امور آموزشی بود، به خاطر همین خیالم تا حدودی راحت بود. همان مرتبه اول عید ۹۴ مأموریت حسن‌آقا که تمام شد من و پسر بزرگم که یک‌سال و دو ماهش بود برای زیارت به سوریه رفتیم. آن سفر زیارتی جزو بهترین خاطرات زندگی مشترکم بود.

ابتدا مخالف بودید؟ چطور رضایت شما را جلب کرد؟

چند سال قبل از شهادتش حسن‌آقا در عملیات‌ها حضور داشت اما در این مورد با من صحبتی نکرد. حتی وقتی مجروح شد به من گفت یک میله به پهلوم فرورفته است و چیز مهمی نیست! مدتی گذشت تا متوجه شدم که حسن‌آقا در عملیات‌ها نقش دارد و از همان لحظه مخالفت‌های من شروع شد. حسن‌آقا که مخالفت‌های من را می‌دید، کارش شده بود باز کردن قرآن و نشان دادن آیه‌هایی که بشارت می‌داد که اگر به خاطر ترس از جان‌تان در خانه بمانید، مرگ در خانه به سراغ‌تان می‌آید. آن‌قدر گفت و روایت و حدیث برایم خواند تا حجت شد که اجل هر وقت سر برسد باید رفت و شهادت در راه خدا فقط نوع مرگ را تغییر می‌دهد و نه زمان را. در نهایت با اینکه سه بچه قد و نیم قد داشتم و شرایط کمی برایم سخت بود، به خاطر خون شهدا موافقت کردم. دلتنگی و دوری و سختی‌های این مسیر را به خاطر احساس تکلیفی که بر گردن حسن‌آقا بود تحمل کردم. نمی‌خواستم فردای قیامت در محضر اهل بیت(ع) روسیاه باشم برای همین با دلتنگی‌ها و نگرانی‌هایم کنار می‌آمدم. رفتن‌های حسن‌آقا از سال ۹۴ شروع شد و تا زمان شهادت هم ادامه داشت.

همسرتان پسر سردار احمد عبدالله‌زاده است، آقازاده‌ای که می‌توانست حضور در پشت جبهه و با شرایطی دیگر را انتخاب کند اما راهی شد. پدرشان مخالفتی با حضور ایشان نداشتند؟

پدرشان سردار عبدالله‌زاده مخالف نبودند و اتفاقاً پسرشان را برای حضور و دفاع از اهل بیت(ع) تشویق هم می‌کردند. اما مادرش می‌گفت حسن‌جان شما بچه داری، آن‌قدر نرو! ولی حسن‌آقا به وظیفه‌اش عمل می‌کرد. وقتی هم که به مرخصی می‌آمد خیلی سرحال و شاداب بود، انگار خیالش راحت بود که الحمدلله این اعزام هم تکلیفم را در قبال اهل بیت(ع) انجام داده‌ام. تا پایش به خانه می‌رسید بار و بنه سفر می‌بستیم و راهی می‌شدیم. اهل گشت و گذار و زیارت بود. تا بود همه نبودن‌هایش را جبران می‌کرد. خستگی را خسته کرده بود. خودش هم اصرار داشت حتماً در منطقه باشد تا خدای نکرده کار روی زمین نماند. مخصوصاً اینکه دوستانش هم شهید شده و ایشان لحظه شهادت دوستانش را دیده بودند برای همین خیلی خودش را مدیون آنها می‌دانست و برای همین نمی‌خواست اسلحه دوستانش روی زمین بماند.

در فیلمی مستند از زبان شهید شنیدیم که ایشان گفت جبهه اصلی از درون خانه شروع می‌شود!

بله، حسن‌آقا معتقد بود جنگ ۱۰ درصد در جبهه و ۹۰ درصدش در پشت جبهه است. شهید در فیلمی مستند که از ایشان باقی مانده است هم می‌گوید: «جبهه فقط در میدان جهاد نیست. جبهه اصلی از درون خانه شروع می‌شود. در خانه را که باز می‌کنی بچه‌ها می‌دوند و تو را در آغوش می‌گیرند و دل نمی‌کنند، دل کندن از اینها سخت است. تا نروید نمی‌دانید جنگ چیست! همه اینها با هم می‌شود جنگ، این چیزها که پشت سرش است، کار را سخت می‌کند.» ایشان می‌گفت: «واقعاً فکر می‌کردم هیچ وقت نترسم اما ترسیدم، به فرموده شهید چمران وقتی ناقوس جنگ به صدا درمی‌آید مرد از نامرد شناخته می‌شود. آنجا فکر می‌کنی خیلی می‌توانی؛ می‌روی موضع می‌گیری و می‌زنی و... اما نه این‌طور نیست. در میدان مبارزه تازه می‌فهمی که چه خبر است! آنجا که جان عزیز می‌شود حاضری پشت کنی و فرار کنی چون جان عزیز است. اگر شهادت ذاتی باشد، به آن می‌رسی و شهید می‌شوی. دوستان همیشه می‌گفتند حمزه نخواه که شهید شوی، کاری کن شهادت بیاید دنبالت! شما در جنگ باید عقبه داشته باشید، حالا این عقبه چیست همان امام حسین(ع) است.»

> روزی که داعش پایان یافت هر کسی به او تبریک می‌گفت، حسن‌آقا می‌گفت به خانم باید تبریک بگویید که صبر کردند. به من می‌گفت ثواب شما از من بیشتر است. من چقدر آن روزها خوشحال بودم. فکر می‌کردم همه چیز تمام شده و حسن همیشه پیش من می‌ماند. باز هم توکل به خدا. او به آنچه آرزو داشت رسید

لقب جهادی ایشان «حمزه» است! چرا این نام را برای خودشان انتخاب کردند؟!

عموی پیامبر حضرت حمزه، به شجاعت و جنگاوری شهره بود. زمانی که حضرت محمد(ص) مبعوث شد تنها و بی‌یاور بود. حمزه قوت قلب پیامبر و همچنین اصحاب پیامبر که عمدتاً از قشر ضعیف جامعه حجاز حساب می‌شد. وجه تسمیه نام جهادی شهید با حمزه سیدالشهدا در شجاعت و غیرت است که همگی دوستان شهید متفق‌القول هستند که این شهید بزرگوار شجاع و در همه عرصه‌ها در هر زمان و هر مکانی پشت خیمه ولایت بود.

در مدت زمانی که افتخار همراهی ایشان را در جهادشان داشتید، ایشان را چطور انسانی یافتید؟

خیلی حساس به نماز اول وقت و حضور در مسجد بود. حسن‌آقا شجاع بود. برای کلاس‌های بسیج، نوجوان‌ها و جوان‌ها دل می‌سوزاند. هیچ وقت از کسی چیزی به دل نمی‌گرفت و به‌نظرم باعث دلگیری کسی نمی‌شد. همسرم بامعرفت بود، همیشه حواسش به ضعیف‌تر از خودش هم بود. در ارتباط با نامحرم حیا داشت. شوخ‌طبع و اهل گشت و گذار و باایمان بود. حسن خوشرو، بشاش و دلسوز بود. ایشان خیلی اهل سینه‌زنی و هیئت بود و دوست داشت من و بچه‌ها هم همراهش برویم. می‌گفت حضور در این محیط‌ها تأثیر زیادی روی تربیت بچه‌ها خواهد گذاشت. این روزها مداحی‌های او را که برای اباعبدالله(ع) می‌شنوم از او می‌خواهم ما را هم دعا کند. محبت امام حسین(ع) در وجودش بود، محبتی که آدمی را عاشق خودش می‌کند. بعد از شهادت حسن‌آقا دلم شکست و قلبم گرفت و تنها چیزی که من را آرام کرد و تسلی خاطر شد، همین عشق اباعبدالله بود. ان‌شاءالله با خود امام حسین(ع) محشور شوند.

از نحوه شهادت ایشان برای‌مان بگویید. ابتدا اخباری در مورد اسارت ایشان منتشر شد؟

پس از آنکه نابودی داعش توسط حاج‌قاسم اعلام شد، داعشی‌ها در مناطقی از سوریه همانند دیرالزور پراکنده شده‌اند که تعدادی از آنها در منطقه «بادیه» حضور داشتند. شهید مأموریت پیدا می‌کند در برابر کمین‌های داعشی‌ها- که این منطقه را ناامن کرده و باعث کشته شدن مردم سوریه شده بود- به منطقه عازم و ضمن شناسایی، آن منطقه را پاکسازی کند. به همین دلیل در آن منطقه حضور پیدا می‌کند و در کمین داعش قرار گرفته و توسط موشک «کورنت» مورد اصابت قرار می‌گیرد و در این حادثه دو فرد سوری و یک فرد روسی و همچنین یکی از همرزمانش شهید می‌شوند. زمانی که موشک به آنها اصابت می‌کند حسن‌آقا از ناحیه پهلو، شکم و کمر آسیب جدی می‌بینند. بعد از شهادت حسن‌آقا هر زمان که می‌خواستم دل بی‌قرار خودم را توجیه کنم، می‌گفتم حسن‌آقا به وظیفه‌اش عمل کرد و امام حسین(ع) ایشان را خرید. حالا دیگر نوبت من است که به وظیفه‌ام که تربیت بچه‌ها است عمل کنم تا در محضر اهل بیت(ع) روسفید باشم.

> بعد از شهادت حسن‌آقا هر زمان که می‌خواستم دل بی‌قرار خودم را توجیه کنم، می‌گفتم حسن‌آقا به وظیفه‌اش عمل کرد و امام حسین(ع) ایشان را خرید. حالا دیگر نوبت من است که به وظیفه‌ام که تربیت بچه‌ها است عمل کنم تا در محضر اهل بیت(ع) روسفید باشم

چطور متوجه شهادت ایشان شدید؟!

همان شب اول بعد از شهادت متوجه شدم. خیلی بی‌قرار بودم. واقعاً آن احساس قابل بیان نیست. الحمدلله پیکر ایشان خیلی زود از سوریه آمد و شرایطی فراهم شد تا من، خانواده و پدر و مادرشان پیکر را ببینیم. البته ابتدا خانواده خودشان پیکر را دیدند و من به درخواست خودم، تنها برای دیدارش رفتم. ده قدم مانده به پیکر حسن‌آقا وقتی صورتش را دیدم، خیلی حالم بد شد. صورت حسن‌آقا را پوشاندند، برادرم دست‌هایم را گرفته بود. گفتم من به آنجا نمی‌رسم. حتماً می‌میرم. اما وقتی بالای سرش نشستم بعد نیم‌ساعت، واقعاً به من داده آرامش شد. روزی که داعش پایان یافت هر کسی به او تبریک می‌گفت، حسن‌آقا می‌گفت به خانم باید تبریک بگویید که صبر کردند. به من می‌گفت ثواب شما از من بیشتر است. من چقدر آن روزها خوشحال بودم. فکر می‌کردم همه چیز تمام شده و حسن همیشه پیش من می‌ماند. باز هم توکل به خدا. او به آنچه آرزو داشت رسید.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۳۱۶

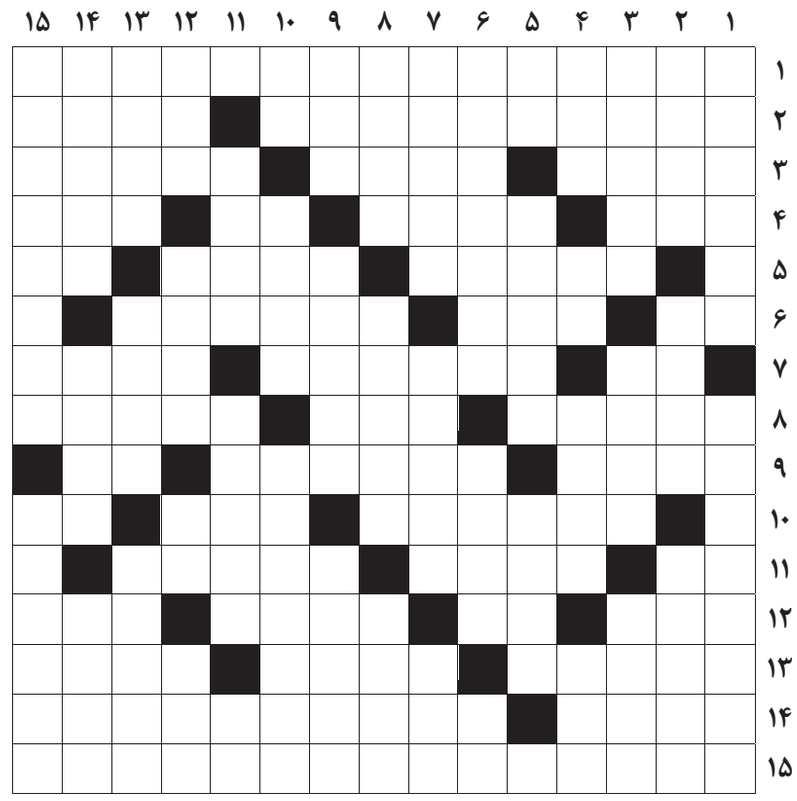

از راست به چپ

■ ۱- رهبر گروه فداییان اسلام معروف به نواب صفوی ■ ۲- خاقانی آن را آیینه عبرت دانسته است- جواب پشتک ■ ۳- شهری نزدیک رشت- الهه عشق- ترک بند اسب ■ ۴- خالی- مرده شدن زندگان- مساوی- برداشت محصول ■ ۵- اتفاق- خاکه- انتها ■ ۶- خاک کوزه‌گری- خطای نرم‌افزاری- قلاب کوهنوردی ■ ۷- مخفف هستم- سخن بزرگان- ایالتی در هند ■ ۸- تودهٔ ابر مانند- پاک‌طینت- خدا کند که نبوّد ■ ۹- دوزنده پوستین- کتاب ابن‌سینا- شهری در استان بوشهر ■ ۱۰- ماده روغنی و شفاف که در تهیه مواد دارویی به کار می‌رود- بالشتک نان‌پزی- ناچیز ■ ۱۱- دهان- واحد پول ایران در عهد قاجاریه- مرکز کشور آفتاب تابان ■ ۱۲- جریب- دریا- مایه دردسر- خاخام ■ ۱۳- غرامت- دروازه بدن- ایران‌زمین ■ ۱۴- گاو کوهی- برگشتن آبرو و شرف به وضعیت قبلی ■ ۱۵- از استان‌های پهناور ایران

از بالا به پایین

■ ۱- ترتیب اجزا و بخش‌های یک جسم- کات کبود ■ ۲- خدای خورشید در اوستا- حیاط- چاروادار ■ ۳- جمع دایره- لباس شنا- کله‌پز ■ ۴- مادر وطن- مخفف خوب- مرکب پیامبر در شب معراج- ابزار ■ ۵- از ما بهتران- پنبه‌زنی- طلایی ■ ۶- بیننده- دردها- ضمیر اشاره ■ ۷- خداحافظی- خودرو- دعوت نشده ■ ۸- سرگرد قدیمی- شهر قالی- بخشنده ■ ۹- درختی بزرگ با چوبی تیره و خوش‌بو- صاحب‌منصب- معاوضه ■ ۱۰- پول ژاپن- حمله- اثر والتراسکات ■ ۱۱- روز نسیه- دهمین خلیفه عباسی- هشتمین و هفتمین حرف الفبای فارسی ■ ۱۲- دشتی در ایران- از آلات موسیقی قدیمی- چه وقت- نمایشنامه ■ ۱۳- آشنا و ماهر- بافنده- علم ژنتیک ■ ۱۴- شور و هیجان- مترسک- جلاد استالین ■ ۱۵- از معروف‌ترین شهرهای ژاپن- شباهت داشتن

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۸		۳	۵				
۳	۹							۴
							۶	۸
			۶	۷				
							۸	۳
۸	۵	۲						
				۳	۱	۹		
	۷	۶			۵			
						۲		

جدول کلمات متقاطع
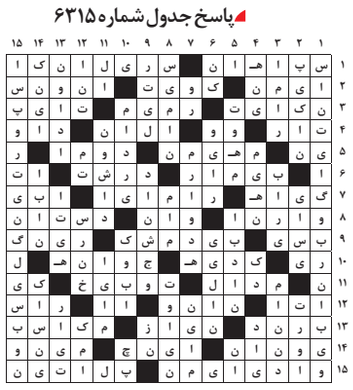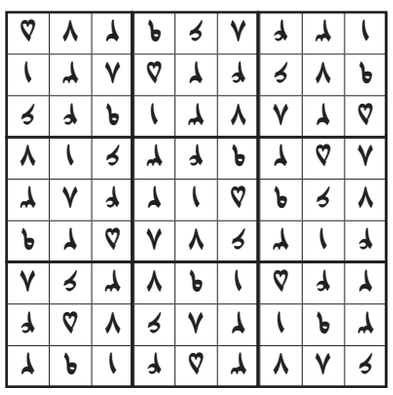
پاسخ جدول شماره ۶۳۱۵